

پرفسور برون

- « امیدوار وجودی که از جهان برود »
 - « میان خلق به نیکی بماند آثارش »
 - « چراغرا که چراغی از او فرا گیرند »
 - « فرو نشیند و باقی بماند انوارش »
- (سمدی)

در شماره‌های سوّم و چهارم مجله شرحی از احوال پرفسور ادوارد برون شرق شناس ایران دوست نامی نکارش یافت، افسوس که بواسطه تنگی جا نتوانستم در نمره‌های بعد موضوع را دنبال کنم، ولی مصمّم بودم که در این شماره رشته رها شده را از نو بگیرم و مقاله راجع باحوال و افکار دانشمند انگلیسی را بیابان برسانم. ناگهان خبر درگذشتن او (۷ ژانویه ۱۹۲۶ م.) از اروپا رسید و مناسبت این کار افزون گردید.

نخستین بار که من این خبر را شنیدم نخواستم باور کنم زیرا چنین بمخاطر دارم که نوبتی دیگر نیز خبر وفات او را براکنده کرده بودند و گویا در یکی از جراید فارسی زبان خارجه (چهره نما یا حبل‌المتین؟) هم این خبر یا تکذیب آنرا بقلم خود پرفسور خوانده بودم. اما ساعتی چند پیش نگذشت که متن تلگراف را در روزنامه‌ها دیدم و آن دم غرق تأثرات بی پایان گردیدم.

همه ایرانیان از این پیش آمد ناگوار متألم شدند. چندین مجلس سوگواری در طهران برپا شد و تلگرافهای بیشمار در اظهار تأسف و شرکت در مصیبت از ایران بانگلستان مخابره گردید. شرح آنها در جراید روزانه چاپ شده است ولی در این اوراق ماهیانه جابرای گنج‌اندین آنها تنگ است.

در میان بیگانگان ناچار بیش از همه کسانی در این غم و اندوه شریکند که بیدار عالم متوفی نائل آمده و از صحبتش بهره برده‌اند.

نکارنده این سطور نیز که در سال ۱۹۲۱ درك این فیض کرده ام و یکی از ارادتمندان آن مرحوم بودم و نسبت بمن همچنانکه در باره کسانی دیگر محبت کرده بود در این مصیبت بی اندازه غمگین شدم. موقعی که در لوزان (سویس) بودم و بنکارش کتاب «سیاست اروپا در ایران» (۱) اشتغال داشتم برای مطالعه و تحقیق نیازمند نامه های سیاسی تالیف آن مرحوم بویژه «انقلاب ایران» شدم. چون این کتاب نایاب بود برای بدست آوردن آن ناچار گردیدم که بنویسنده آن رجوع کنم و بیرسم که چگونه میتوان نسخه ای از آن بچنگ آورد. او با اینکه تا آنوقت مرا ندیده و شاید نامی هم از من نشنیده بود نامه ای بمن نوشت و يك نسخه از آن کتاب گرانها را با چند جلد دیگر از کتابها و رساله های تالیف خود بطریق ارمغان برای من فرستاد. پس از آنهم برخی از کتابهای تازه چاپ تالیف خود را بعنوان یادگار بمن هدیه داد.

خواندن کتابها و رساله های سیاسی پرفسور برون که تمام در دفاع از حقوق وطن ما نوشته شده بود مرا یکی از ارادتمندان صمیمی او نمود. ارادتمندی من بیشتر بسبب این بود که يك تن انگلیسی که همیشه منافع دولت او با مصالح ملی مملکت ما توافق نداشت بلکه بیشتر بعزت پیش آمدهای سیاسی مانند «لزوم» ائتلاف بین روس و انگلیس حقوق ما از طرف حکومت لندن پایمال میشد مدافع حق حیات سیاسی ما نه تنها در برابر روسیه جابر بلکه در برابر منافع «رسمی» مملکت خود میگردد. مقصود از منافع رسمی منفعتهایست که حکومت لندن بمناسبات سیاسی و دیپلماتی گوناگون تشخیص میداد ولی پرفسور برون و برخی انگلیسیان دیگر مصالح واقعی انگلستان را دیگر گونه میدانستند. پس مستشرق نامی در مخالفت با سیاست دولت خود تنها مدافعه (۱) بزبان فرانسه در اغلب کتابخانه ها بفروش میرسد.

از حقوق سیاسی ما نمی‌کرده بلکه چون مصلحت انگلیس را نیز در نگاهداری ایران دانسته بود بگفته معروف بیک تیر دو نشانه میزد: هم حقوق حقه ما را دفاع میکرد هم مصالح واقعی مملکت خویش را. البته اثر از لحاظ دیگر هم نگاه کنیم، یعنی گمان نمائیم که در این سودای ایران دوستی سود کشور خود را هیچ در نظر نداشته باز بطور غیرمستقیم بواسطه طرفداری از ایران خدمت بزرگ مملکت خود نموده است... بنگاه نخست شاید این مسئله متضاد باشد، اما اینطور نیست، یعنی رویه دوستانه ای را که نسبت بایران او و همفکران وی در انگلستان تبلیغ و ترویج میکردند بالطبع سیاست نامساعدی را که پاره ای اوقات حکومت لندن نسبت بایران بکار میبرد تلافی کرده و خشمی را که ناگزیر در میان ایرانیان تولید میکرد از شدت می انداخت و شك نیست که حکومت انگلستان استفاده خود را مینمود... مقصود آنکه پرفسور برون پیش و بیش از ایران دوستی قطعاً وطن دوستی داشته و البته ما نمیخواهیم که از این گفتن خردلی از مقدار او بکاهیم، بلکه بالعکس اگر جز این بود در خونی عقیده ما نسبت باو سستی رخ میداد. اگر بیک نفر روسی یا انگلیسی یا فرانسوی مملکت ما خدمتی کند که آن خدمت خیانتی بوطنش باشد ممکن است حکومت ما از آن خدمت سود ببرد اما البته در نظر ما برای آنکس قدر و منزلتی نخواهد بود. خود پروفسور هم درباره ای از نگارشهای خود این نکته را رسانیده است، چنانکه در کتابچه «بحران دسامبر ۱۹۱۱ در ایران» (۱) صفحه ۱۵ مینویسد:

«موافقت بیجای سراداردگری (وزیر خارجة انگلیس) با روسیه و اعترافی کامل نسبت باصولی که همه سیاستون سابق انگلیس بآن متکی بودند و عبارت بود از لزوم نگاهداری دولتهای فاصل «buffer States» در میان امپراطوری های انگلیس و روسیه حالیه از تقسیم ایران ما را بیک فاصله محدودی آورده است و

(1) *The Persian Crisis of December 1911* (University Press, Cambridge)

نتیجه آن تنها نابود ساختن يك ملت قدیمی ولایتی (مقصود ایران) که ما درهنکام
 یداری او را بدست مظالم بیرحمتی و وحشتی دولت دنیا (منظور روسیه)
 سپرده ایم نیست، بلکه ایجاد سرحدات وسیع و دفاعی میان روسیه و خود نموده
 ایم که ناچار مخارج نظامی خیلی زیاد خواهد داشت و از این پس روسیه میتواند فشار
 های مستقیمی که تاکنون برای او غیر ممکن بود بر ما وارد آورد.

بعد از قدمه فوق دنباله مطلب را از همانجا که در شماره ۴ گسیخته
 شد میگیریم :

مستشرق دانشمند شرحی تمجید از شاهزاده

عبدالدوله حکمران یزد میباید و گوید که این
 پرفسور برون در یزد
 شخص عادلترین، درستترین و فاضلترین تمام حکام

شهرها و ولایات ایران است . . . (۱)

در مورد زردشتیان چنین اظهار عقیده مینماید: آنچه من از

آنها مشاهده کرده ام، خواه در یزد و خواه در کرمان، در نظر من مردمانی

نجیب، و درست کاری جلوه نموده اند. مذهبشان آنها را از ازدواج با

ترکها، عربها و سایر طوایف غیر آریین نگاه داشته است و بالنتیجه آنها

نماینده واقعی نژاد ایران که در حسن طبیعی کمتر نظیر دارد میباشند. (۲)

پرفسور برون در یزد بتشاهی آتش کدههای پارسیان رفته و در یکی

(۱) تحقیقات خصوصی نیز که نگارنده هنگام توقف در آن شهر بعمل آورده ام

بر راستی گفته این گواه است.

(۲) این نکته خیلی قابل دقت است زیرا پرفسور برون گذشته از اینکه مستشرق

و د علم طب نیز آموخته است و میدانیم علمای طب فرنگی عقیده دارند که وصلت بین

خویشان انحطاطی در نسل تولید میکند و وصلت بین اقوام و ملل مختلفه را بواسطه اختلاط

خون سود مند میدانند. معلوم میشود که پرفسور برون باین عقیده شرکت نداشته است زیرا

همانطور که خود اشاره کرده زردشتیان با طوایف بیگانه وصلت نکرده اند و این قریب

هزار و سیصد سال طول کشیده است.

از آنها عکسی ملاحظه کرده است که بگفته آنان تمثال زردشت است و از يك حجاری قدیم در شهر بلخ گرفته شده است. شرحی نیز از طرز رفتار مردم نسبت بزردشتیان ذکر نموده که ما از بیان آن در اینجا صرف نظر میکنیم. فقط بيك نکته اشاره مینمائیم و آن برای نشان دادن اخلاق پرفسور برون است.

موقعیکه پرفسور بمصاحبت یکنفر زردشتی عازم رفتن بمنزل شاهزاده حکمران بوده و اسبی از برای وی آماده کرده بودند چون مشاهده میکند که رفیق راه او باید پیاده بیاید او هم از سوار شدن امتناع میکند و میگوید: «او یکنفر زردشتی است و من عیسوی، هر دو در نظر مسلمانان کافر و نجس هستیم و اگر آنها بتوانند با من نیز همان رفتار خواهند نمود، پس بهتر است که من نیز پیاده با او بروم تا تحقیر خود را نسبت باین وضع و احترام خود را نسبت بدستور و هم کیشان او نشان داده باشم...»

نظر بعجله ای که در انتشار این شماره بود بقیه این مقاله راجع بافکار سیاسی و ادبی پرفسور برون بشماره بعد محول گردید -

دکتر افشار

بار خدایا...

ناصر خسرو علوی

گوهر انسان ز آخشیح سرشتی
آلت خوی چه بودو علت زشتی؟
همچو دل دوزخی وجان بهشتی؟
زاهد محرابی و کشیش کنشتی؟
چون همرا دایه و مشاطه توگشتی؟
محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟
درگل ایشان سغا و شرم نکشتی؟

بار خدایا اگر ز روی خدائی
طلعت رومی و طینت حبشی را
چهره هندوی و روی ترك چرا شد
از چه سعید افتاد و از چه شقی شد
چیست خلاف اندر آفرینش عالم
نعمت منعم چراست دریا دریا؟
هیچ نگونی که از برای چه آخر